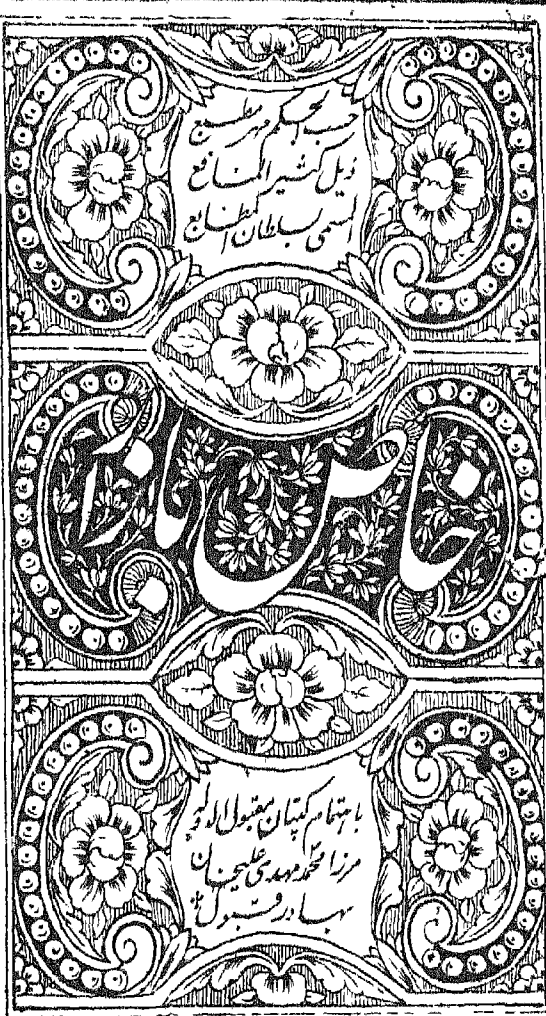




وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَهُوَ حَسْبُهُ



در کتابخانه جامع و باقر کاردی طبع شده

و نام طارن

ایک طرف سے

نماید ۱۳ عیانت ۱۳

عبد الرحمن بن عبد الله

دسکون دوم

سوم یعنی کار

سے غائب

عظیم ہر  
خانہ اہل

اسلام آباد


١٠

١٠

10

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

سید علی حسینی



\_\_\_\_\_

PE4601

بسم الله الرحمن الرحيم

گلکش نضیبان بهارین طبع سرایستان شوق سیر و قلمون و رنگین خیالار حجتیه  
 ذوق تماشای گوناگون از بخت بیدار مددی که باز از سر ایام بهاری بنیافیه که صاحب بنای دولستان  
 کیفیت قضای شک بستنش خاطر شتا تا از اریع عجایب بهشت اقلیم در سیر نمودن بهشت با جبار بهر مقام  
 آفرینش در بهشت بهشت بر روی بنیدگان کشودن سبحان مدد طرفه طلسم عقل فریب عجب در نگاری اعمی بازار  
 سخا صواب است که حکم قضایم بندگان یا مسکان جانب است تاب بدو و العظام و قدوه انبای النعمه  
 رفوق چه و چه و دهر دوزی لعل زخار و فتح و فیروز صاعده صاعده و علا عالج معارج و خجسته ارتقا محمدر  
 بختیاری محمد با عدلی تباری زبیده مسند فرمانروائی مرجع نشین چار باش کشور کنانی اعظم عالمگیر گزین  
 مرجع اما جلال ملک جانب اشرف اکابر بلند و در مان اکبر عالی حجت خاندان بدر برج طالع سها یون مهر سپهر  
 ابد بقرون می مهر هم جود و احسان موجد توانا بین بر و افتنان نور سیاهی شرف بلند آخری های ارج سعاد  
 و پاک گهری برگزیده موجودات جهان خلاصه اسباب دایر و دسان و وجود موجود عقل و عشران از ملائک و افتخار  
 بشر و گوش نیست نماز از حسن نیت آبروی طهارت و صفوا ز پاکیزگی طینت مدوح خاص عالم مقبول کافه انام خرد و

باب افغان

ارتقاء تصانیف

۲۲

برای این کار

١٢٣

١٢

100

10





جای خود و من را بخت  
دختر دارا در این بین  
دیده ام شکسته تمام  
بفرض عشق می رزم  
«بخارست» صبح خیزد  
که نفسی ندارد ارگان

آن مردمان  
چرا بیچاره ؟









دفعه هفتم  
معنی آرزو کننده  
از برای بجای

بعضی محکمہ وراثت و حج و عمرہ و خیرات  
کریمان آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب  
سرکاری سندھ وزارت اعلیٰ

صفحاتی که به پیشانی غلطیدن بران چنانی نقل مکان بخیر یک در حالت جبار و کشتی ازان خاک چرخینند  
غازه است که رنگ هزار آتش بر چه راه میان میرود غالب که غرض صانع ازلی از اینجا دین مبین بوده باشد  
که حاکم خدا انستش بطور میسر اند و در پستی با جوش می نشاند سبحان مانند خاک و بان پری پیکر چه بسطیده  
بهر حرکت قدم در جبار و کشتی تخم نفاست و صفای کارند و تقصیر نور ماه در جنب تلا لوان ازان بر میدارند  
ادای قاست کوئی آنها محل ادای سبحان بی العظیم و انکس چهره فروزان طلیعت تابان سطح زمین جیب الکرم  
سلسله لب جبار و بانها بطور شاعری بقضا متخبره توافق و تناسب حال و صورت حاصل شده با منطقه  
با حلقه ملال شبهه بناسبت ولد اعلاال شیشه العم و انخال صند بخل که در اعلاایش و تدلیث ذات الذنوب  
که بهتر ازان سکن نذیده وزیر قدش خاک گرد بر را خالی از زر و گوهر که دیده و که شنیده چشم بدو رقیبان  
بهشتی لقب مشکچه ای پاکیزه بر شانه بالکلک زرتار از کشته که نشسته و او کامرانی میدهند و آب شهر حیوان  
را در نگاه و وقتی نمی نهند در حالت آب پاشی آبی بزودی کار می آرند که کار ابرار را بر دوز سیاه می سپارند  
در جنب یزبان باز دمان مشک بر میل اتصال فواره را از شتر ساری با با منر گونی قال معقال هر که از  
راه میان که غنچه نموده آب مشک خورده بر اه لذت عابدی نیست خضری سپیده نام خدا بر کی در انفرام  
کار خود انقدر مستعد و آماده که کوئی بازی بدینال لشکار افتاده خدا نگهدار دینچه حسن نش و لطف تنظیم  
است مخوبی رعب مالی گردون چشم از سه قضا بارگوش نذره ارادت کیش با فلک کی غلامان عاقبت ایشان  
زمانه که نکرند احتاش چه کند که عزیز بار که آوندیده مان خویش با چاهها نیک با چو ترهای صفای برای آب پاش  
متصل هم در راه به مواقع درست گردیده طرفه لطفها دارد اول انیک راه میان از تشنگی شکوه بر زبان میارند دوم  
انیک قنایچه بعد ساست بر نزارند و سوادای این نفاذ گیان از لطف صفای آب که هر دودر حالت رنجیده  
بحوض یوسفی در بر دار و حلقی بر نواز و صدای آبشار و جلای سنگ و مرمر نزه نشا ادا شغورند و صورت  
بنساط نگرند سه بجای ازان گرفته اندرون نیاید بعد بجزریعت برون و برو لذتی خضر ازان آبها  
که نکرند و چنان نزارد و راه برستی که مهر آرائی دوکان با بغازه نقش و نگار پر زیبا مجمل حسن موقع  
نی و بهزاد است و در راه را سوادها از صف و جلا آنگ و دیوارهای آن متفا و بلند و زناها

و اما در این کتاب از این جهت  
حق سبحانه تعالی باینست

20

الحمد لله

۵۴  
کتابخانه

میں نے اپنے

مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

طیور

100

امدادار منصف

فصل في بيان

دکتر علی اکبر فیضی

شماره پانزدهم به شماره پانزدهم  
دار خود را شماره و به خود را  
تاریخ ۱۳۰۳

دهم دارالمصنفين  
 دارالاربعين  
 دارالاربعين  
 دارالاربعين

اولی مرتبه ای را که در این کتاب مذکور  
است

[illegible]

مهرخان القباض خاطر تماشای آن مجمع بوستان باطلعه زعفران از هر در سرسبکی که در حق آرزو  
نیر آن شک گلستان مرتع از رنگ چه حساب بر طرف از کثرت میوه باغ بهاری در جانب باغ فراطی حدیث  
عطاری صدای شبد بشنود نو که متغی طالب سبکی از اسبهای معلوایت فخرتیه جویان با سران  
تشنه طعمیور خوش رنگ گلگون از زینت مست با عیان فروشنده گان خوش را با شستن طرفه گفتگو با  
با فضال قیمت میان اگر طوطی است از لطیف و ازینش سامعه حمله خلاط شاد رنگین تفریه و اگر کبوتر  
خوش رنگی پر پوشش لای لهما دام تخیر آمو به از چشم مستانه خانه را با زو و زغال از فرط پسندیدنی قابل  
در کنار باغ فخره در سر هر محبت دل و عیش نشاط نور ذریعت خاطر از رفتن بگه هر جانب بر کشیده و از نو  
هر دو کان از دو کان داران به سیاحت ستاره درخشان به جز از حسن لطافت بار از زریای ماه کفان  
نفسیه دینی من توده توده دو کان انبار و به شتی مطلوب بنیاده اندیش بهش شسته بیایند در کنار  
نزدی رسته یزد کر و کار که است و می بین نگار به شکست بروی جهان بگمان به بهشت هم کر و کار  
عنا الگوین جواهر تعریف کان جوهری از زیبایچه تحریر میگرد و سبحان الله جوهری  
حار و گناه از پناه در بخشان حسن لعل بی بهتا و صدف لبری ادر دانه کینا و یاد و الولوجی مبارک  
فی قیمتش سزاوار و سلسله طفره شاد و جرج سلاکت گهر در کنار با عقده پروتینه سلاکت  
آن لسان عجب چون بی آب نمک پسندید و گوش سامعان الضافه قرین بی فی جنب  
و مانا پر و آن از کستره و یا بو نور خجالت از چینه صدف خن بجز گفتگوی لبش چون درین بلند  
رسیده عقب چو بنامش باغ قافله شسته نانی لب بل گردیده گوهر صدف اگر میدان مقابله بهای خسارت  
تدم دعوی سپرده تجویز ازانی نسیم دیا از موج صدایان بهر شیشه دوه و یکم عشق کینی چه نازنین عقبه  
پرانگشته که با بی ابرمیان آورده انصاف بقدر ساخته از رشک فراوانی که بر کاشن دیا از موج شک انا  
بکثر لیل و عقیق صحن از بارش و حکم من بدخشا ای سلاکتی که بروی دکان بهشت پیش چید از فقه  
زیرایان نقد جان بیجان پسندیده از میران بگازتاب توان هیچگاه پیش لای جان و راه نگاه نازنین از  
آن زن دل و ران لعل شجر عشق اگر سکنند و القرض خریدی از راه طلسمه تجویز بی نیل مدام بجز در



۱۲۱- در بعضی از نسخه ها  
 ۱۲۲- سلام بر سید عالم و  
 ۱۲۳- سلام بر اربابان  
 ۱۲۴- سلام بر سید عالم و  
 ۱۲۵- سلام بر سید عالم و  
 ۱۲۶- سلام بر سید عالم و  
 ۱۲۷- سلام بر سید عالم و  
 ۱۲۸- سلام بر سید عالم و  
 ۱۲۹- سلام بر سید عالم و  
 ۱۳۰- سلام بر سید عالم و

[illegible]

کمال حسودان گار  
 کیونکہ کہو میگرددان  
 اندر دهنه عذاب  
 عین دال مجرود از  
 دار معلوم خبر است  
 از غم و فتنه  
 پیش از روز از دست  
 بیک دست از دست  
 کمال حسودان گار  
 عین دال مجرود از  
 دار معلوم خبر است  
 از غم و فتنه  
 پیش از روز از دست  
 بیک دست از دست

[illegible]











۱۹  
 ۱- البینه بایکدیگر  
 ۲- بایکدیگر  
 ۳- بایکدیگر  
 ۴- بایکدیگر  
 ۵- بایکدیگر  
 ۶- بایکدیگر  
 ۷- بایکدیگر  
 ۸- بایکدیگر  
 ۹- بایکدیگر  
 ۱۰- بایکدیگر  
 ۱۱- بایکدیگر  
 ۱۲- بایکدیگر  
 ۱۳- بایکدیگر  
 ۱۴- بایکدیگر  
 ۱۵- بایکدیگر  
 ۱۶- بایکدیگر  
 ۱۷- بایکدیگر  
 ۱۸- بایکدیگر  
 ۱۹- بایکدیگر  
 ۲۰- بایکدیگر  
 ۲۱- بایکدیگر  
 ۲۲- بایکدیگر  
 ۲۳- بایکدیگر  
 ۲۴- بایکدیگر  
 ۲۵- بایکدیگر  
 ۲۶- بایکدیگر  
 ۲۷- بایکدیگر  
 ۲۸- بایکدیگر  
 ۲۹- بایکدیگر  
 ۳۰- بایکدیگر  
 ۳۱- بایکدیگر  
 ۳۲- بایکدیگر  
 ۳۳- بایکدیگر  
 ۳۴- بایکدیگر  
 ۳۵- بایکدیگر  
 ۳۶- بایکدیگر  
 ۳۷- بایکدیگر  
 ۳۸- بایکدیگر  
 ۳۹- بایکدیگر  
 ۴۰- بایکدیگر  
 ۴۱- بایکدیگر  
 ۴۲- بایکدیگر  
 ۴۳- بایکدیگر  
 ۴۴- بایکدیگر  
 ۴۵- بایکدیگر  
 ۴۶- بایکدیگر  
 ۴۷- بایکدیگر  
 ۴۸- بایکدیگر  
 ۴۹- بایکدیگر  
 ۵۰- بایکدیگر  
 ۵۱- بایکدیگر  
 ۵۲- بایکدیگر  
 ۵۳- بایکدیگر  
 ۵۴- بایکدیگر  
 ۵۵- بایکدیگر  
 ۵۶- بایکدیگر  
 ۵۷- بایکدیگر  
 ۵۸- بایکدیگر  
 ۵۹- بایکدیگر  
 ۶۰- بایکدیگر  
 ۶۱- بایکدیگر  
 ۶۲- بایکدیگر  
 ۶۳- بایکدیگر  
 ۶۴- بایکدیگر  
 ۶۵- بایکدیگر  
 ۶۶- بایکدیگر  
 ۶۷- بایکدیگر  
 ۶۸- بایکدیگر  
 ۶۹- بایکدیگر  
 ۷۰- بایکدیگر  
 ۷۱- بایکدیگر  
 ۷۲- بایکدیگر  
 ۷۳- بایکدیگر  
 ۷۴- بایکدیگر  
 ۷۵- بایکدیگر  
 ۷۶- بایکدیگر  
 ۷۷- بایکدیگر  
 ۷۸- بایکدیگر  
 ۷۹- بایکدیگر  
 ۸۰- بایکدیگر  
 ۸۱- بایکدیگر  
 ۸۲- بایکدیگر  
 ۸۳- بایکدیگر  
 ۸۴- بایکدیگر  
 ۸۵- بایکدیگر  
 ۸۶- بایکدیگر  
 ۸۷- بایکدیگر  
 ۸۸- بایکدیگر  
 ۸۹- بایکدیگر  
 ۹۰- بایکدیگر  
 ۹۱- بایکدیگر  
 ۹۲- بایکدیگر  
 ۹۳- بایکدیگر  
 ۹۴- بایکدیگر  
 ۹۵- بایکدیگر  
 ۹۶- بایکدیگر  
 ۹۷- بایکدیگر  
 ۹۸- بایکدیگر  
 ۹۹- بایکدیگر  
 ۱۰۰- بایکدیگر

[illegible]

این جمع بی افزودن ۱۱۰  
 صد و بیست و پنج  
 صیقلی شود سال  
 پنج و بیست و یک  
 غایت شد با کار  
 و این خوب بود است











۲  
 له  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

سنة ١٢٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱

الحمد لله رب العالمين

12/12/2012

مستور

11/15/19

...

بسم الله الرحمن الرحيم

10/10/10

١٠٠

۱۰۰

۱۰۰

قوله

11

11

10

11

Handwritten signatures and stamps at the bottom of the page.

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*



در سینه کافور سفید صبح راز و راقی سباده هر فلک نجوم موصوفه در فکر درستی کاغذ را افشان کاغذ  
 آن سبک و سحر آفتاب خطوط شعاعی رسته سبز برای قلم سحر کاغذی از دست جدا کرده جلوه طماننا  
 چون بدین صفا و دید هسا طر کسترده صبح در جنب رخ آن گریبان چاک آینه پیش صفایش میو حیرت ماگ  
 به لولهای نظام گیان بر خسته نه کشیده از طلعت نور یاری لاس معنی در پر پوشیده کثرت صفایش از تشدید پر  
 جلوه رنگ عمارت در مقابل صفا و جلالتش از غیرت بر سر سار خیمه سحر کاغذش بشمول ملک گهر در نور  
 بار بست اجلی که مهر و گمان پری جلوه درون تاریخی از غیرت هر خط فواحدا نوار مهر کشیدن در صبح  
 سبک لای آردار در پوشیدن بسته مهر هاش پسندیده تراز ساعد از نینان اگر نودی هر دو دست آردار  
 درنگ کارگر قدش حرف ممت نمودی فی فی تقبیه در آن انگشتری سلیمان است که ملک صفای رنگین  
 است صحن آنکه طرفه نه سبک آفتاب آن جزو کرده باطلعی که سیدیه صبح از آن سر کشیده  
 فی فی عابدیت که چین سجده گشیش بر سجده گاه سباط نو گسترده در هر چه برانی صد جلوه طور در نمایان  
 بر ورده مگام نور در سینه سحر که بر روی تحفه چیده با ناز انضال سر که گوی بدینال صبح دوباره تشنه  
 مارگر نسرین نسرین بر خاطر نازک کاغذ باریکیش بر گران دایره لفظ از برده چشم آمو گمان از نظر افتاد  
 با صبر با انضاف تو امان خامه شش شاد ریاضا است که آرد جلاله ناله تشنه جز فقر و لب و رخس  
 بر تابش جا که نیندی فی عیار است که فی فطرت زبان ادای هر مطلب دعا می نماید و سحر طریزی که از  
 قطع زبان در حسن بیان می افزاید تقبیه نشستن که سه شمان حروف دوا بر سینه دیده نوازش خوش  
 رقص از آن برین جسته و گریخته حوصله خزانه و نوک بان خوره که حسن آتجه بر معانی رنگین بر صحنه  
 از آن سکوت بسته بعد از آن وقت که دست گرفته هر که میگوید و در راه اطاعتش از سر برده و در آتش  
 غامزه را از خدای طمک آفرین ترکیب بر یک یک به پیش در گلو تخر مصنون معانی رخه آید گرد  
 فی فی و میکه تراغاه در فانون فلک در خسته گردیده می صفای از صفو و روحان بلندی لیل نکو خرا  
 نه و نشین در آتش بر سر سید الفون محضر نامه به ثبت شدن مهر تعریف و چکان  
 مهر که اعتبار اندر و میکه و نام ندارد کن نگین بیان میریزد چنان بخش خام صدق و صفا است

موی با سبک و سحر آفتاب خطوط شعاعی رسته سبز برای قلم سحر کاغذی از دست جدا کرده جلوه طماننا  
 کعبه و نینان بر خسته نه کشیده از طلعت نور یاری لاس معنی در پر پوشیده کثرت صفایش از تشدید پر  
 جلوه رنگ عمارت در مقابل صفا و جلالتش از غیرت بر سر سار خیمه سحر کاغذش بشمول ملک گهر در نور  
 بار بست اجلی که مهر و گمان پری جلوه درون تاریخی از غیرت هر خط فواحدا نوار مهر کشیدن در صبح  
 سبک لای آردار در پوشیدن بسته مهر هاش پسندیده تراز ساعد از نینان اگر نودی هر دو دست آردار  
 درنگ کارگر قدش حرف ممت نمودی فی فی تقبیه در آن انگشتری سلیمان است که ملک صفای رنگین  
 است صحن آنکه طرفه نه سبک آفتاب آن جزو کرده باطلعی که سیدیه صبح از آن سر کشیده  
 فی فی عابدیت که چین سجده گشیش بر سجده گاه سباط نو گسترده در هر چه برانی صد جلوه طور در نمایان  
 بر ورده مگام نور در سینه سحر که بر روی تحفه چیده با ناز انضال سر که گوی بدینال صبح دوباره تشنه  
 مارگر نسرین نسرین بر خاطر نازک کاغذ باریکیش بر گران دایره لفظ از برده چشم آمو گمان از نظر افتاد  
 با صبر با انضاف تو امان خامه شش شاد ریاضا است که آرد جلاله ناله تشنه جز فقر و لب و رخس  
 بر تابش جا که نیندی فی عیار است که فی فطرت زبان ادای هر مطلب دعا می نماید و سحر طریزی که از  
 قطع زبان در حسن بیان می افزاید تقبیه نشستن که سه شمان حروف دوا بر سینه دیده نوازش خوش  
 رقص از آن برین جسته و گریخته حوصله خزانه و نوک بان خوره که حسن آتجه بر معانی رنگین بر صحنه  
 از آن سکوت بسته بعد از آن وقت که دست گرفته هر که میگوید و در راه اطاعتش از سر برده و در آتش  
 غامزه را از خدای طمک آفرین ترکیب بر یک یک به پیش در گلو تخر مصنون معانی رخه آید گرد  
 فی فی و میکه تراغاه در فانون فلک در خسته گردیده می صفای از صفو و روحان بلندی لیل نکو خرا  
 نه و نشین در آتش بر سر سید الفون محضر نامه به ثبت شدن مهر تعریف و چکان  
 مهر که اعتبار اندر و میکه و نام ندارد کن نگین بیان میریزد چنان بخش خام صدق و صفا است

در سینه کافور سفید صبح راز و راقی سباده هر فلک نجوم موصوفه در فکر درستی کاغذ را افشان کاغذ  
 آن سبک و سحر آفتاب خطوط شعاعی رسته سبز برای قلم سحر کاغذی از دست جدا کرده جلوه طماننا  
 چون بدین صفا و دید هسا طر کسترده صبح در جنب رخ آن گریبان چاک آینه پیش صفایش میو حیرت ماگ  
 به لولهای نظام گیان بر خسته نه کشیده از طلعت نور یاری لاس معنی در پر پوشیده کثرت صفایش از تشدید پر  
 جلوه رنگ عمارت در مقابل صفا و جلالتش از غیرت بر سر سار خیمه سحر کاغذش بشمول ملک گهر در نور  
 بار بست اجلی که مهر و گمان پری جلوه درون تاریخی از غیرت هر خط فواحدا نوار مهر کشیدن در صبح  
 سبک لای آردار در پوشیدن بسته مهر هاش پسندیده تراز ساعد از نینان اگر نودی هر دو دست آردار  
 درنگ کارگر قدش حرف ممت نمودی فی فی تقبیه در آن انگشتری سلیمان است که ملک صفای رنگین  
 است صحن آنکه طرفه نه سبک آفتاب آن جزو کرده باطلعی که سیدیه صبح از آن سر کشیده  
 فی فی عابدیت که چین سجده گشیش بر سجده گاه سباط نو گسترده در هر چه برانی صد جلوه طور در نمایان  
 بر ورده مگام نور در سینه سحر که بر روی تحفه چیده با ناز انضال سر که گوی بدینال صبح دوباره تشنه  
 مارگر نسرین نسرین بر خاطر نازک کاغذ باریکیش بر گران دایره لفظ از برده چشم آمو گمان از نظر افتاد  
 با صبر با انضاف تو امان خامه شش شاد ریاضا است که آرد جلاله ناله تشنه جز فقر و لب و رخس  
 بر تابش جا که نیندی فی عیار است که فی فطرت زبان ادای هر مطلب دعا می نماید و سحر طریزی که از  
 قطع زبان در حسن بیان می افزاید تقبیه نشستن که سه شمان حروف دوا بر سینه دیده نوازش خوش  
 رقص از آن برین جسته و گریخته حوصله خزانه و نوک بان خوره که حسن آتجه بر معانی رنگین بر صحنه  
 از آن سکوت بسته بعد از آن وقت که دست گرفته هر که میگوید و در راه اطاعتش از سر برده و در آتش  
 غامزه را از خدای طمک آفرین ترکیب بر یک یک به پیش در گلو تخر مصنون معانی رخه آید گرد  
 فی فی و میکه تراغاه در فانون فلک در خسته گردیده می صفای از صفو و روحان بلندی لیل نکو خرا  
 نه و نشین در آتش بر سر سید الفون محضر نامه به ثبت شدن مهر تعریف و چکان  
 مهر که اعتبار اندر و میکه و نام ندارد کن نگین بیان میریزد چنان بخش خام صدق و صفا است





جسم سین بیان ماه از تبار و جلوه انگیزی در حجب لطافت گلگونی عذراش چهره تصویر مرتفع از ملک  
در شکست رنگ و مقابل تنگی دلمان کن لبستان غنچه در باغ نهایت دلنگار گل شقایق چینی لبش بر طبع  
بالیده شاخ قناری لعل دوکان شهید او لب خسته رنگ سپیده آن آفت دوران ایام مرگ عین به عیان  
قبول بارگاه نازنینش شهاب شفق در پشت خلک بدره محروم از ناز شعاعی در دست آفتاب خفته کلاژ  
بمنای منظوری نظر و بدن تن نازنینش بارش لباس فاسانی از یار و دیار و خویش در بیکانه بهشت قطع  
پویند و قبول جدائی گشته رنگ سوسنی در رخ حال شک بان سوسن از خود رفته لطافت نازنجی بهنگام  
که کرده سخن رنگ گری بلای جان و آفت ایمان و از طرز زمینی سر مه در گدوی آه و فغان کش خرم صبر  
برق سامان کشکان کی کفن بهنگام در سنج رنگ دای دامن کمر زدن کیفیت لبه رنگازگ آه نیست  
طلب پیش وی آن دوکان از چرخ بیان صدستان دماغ شاداب برار بهار براج شان جهان شاد  
به ترتیب قافیه پر خسته سر و قدان لطافت آزمای اختیار بران دل باخته و اگر بدستی لون عنابی نشسته  
و زمان پر خون لب شاهان که سبته بهار گلزار باشد بان فرنگ گلجو و برگردن رنگ سرخ خون شهیدان  
سر ابراز و زده کلاه لون بهر شجران جهان پسته زبسته بهمان دستان شسته گلای گل طرخان نگین  
و ششای شجره تارک دنیا و ما فیها در منع غریزی بندگان بانی لطافت نافرمانی در نافرمانی بهنگام  
تاشای ادای بادامی دل بهر پر و جوان در قبول غلامی نقشه جگر آتش اشتیاق آبی چون شسته گلکان  
نفسیده لب بیتابی بر سر طعنه و حار آفتاب و بقراری لطافت رنگ شترتی خوشکین و رنگ اری پیشین  
بوی صندلی دلشکار چشم ناقون اهر دم با جان نوی سر و کار کیفیت کاسی شفا بخش بهار ان پرورد خاطر  
دل مسرور و لطافت کوکبی حسن چهره لوحظان از یک پستان شیر خورده جلوه جسم کپاسی چون چهره با فرو  
جنب صبر و متاع سکون لبان پنبه پاک سخته لطافت رنگ شتری دل از کف رباعان گیرش و نباله و  
نافه لیلی سزاوار بهار رنگ پایزی عروبی نشی و دعوی بی انبازی کینیت گمانه نگاری سر ابراهیم مر  
زخم سینه هر جگر خسته دل انگار به تمنای دیدن رنگ طوسی آن دوکان اختیار بی وطنی عزیز از وطن  
طوسسان از خوشنودج در پای لطافت غریزی و عباسی و کاسی زرق تاب و توان تماشایان \*













پنجمین و نگار دل را گردیده بانی اعظم و قلم کارش بر کار الهی بنهاد و حریفه سبحان الله که چو از قلم عیسی  
 بر گماشتن و تنهای ستان از صفحه دلی صاف و بخت اگر یک طعنه می کند ساخته مرغ نگار از شیشه ای  
 دریا انداخته عرق کبابه از جبینش و شغل کار پر دانی پرایه تکبیرین پوشیده گوئی که بروی سندان ستیاب  
 کب نقره کشیده میزان نواز فریب کشایش ناپدید و کوی آثار شتاب نوازان رسیده به لطافت شسته زنگ  
 پر بارکش بر ششها نشسته شلائین شادان محمود و البدا متعجب رسیده باز زلزل افتخار قبول هدیه آله جلا ساحت  
 از سیل موج ابریزان نگذاشته و در وقت صبح کافش از جادوب خطوط شعاعی آفتاب سلاطه  
 نقره میرای ابرار در دایره و پشته سینه عاشقان بشیدا آذر و مند و به سندانش و چشم مستوفان در لای  
 باگ آوان بوده و کافش ترکیب هم اتی اگر ترس نقره را بر سر سندان نگذاشته گویا باره ماه است که در شیشه  
 پرده از رخ برداشته سه چو آریسته کان بنامه دادا: سحر نقره آرد و بیضا طلا: زخیر گهرن نیست  
 کوی ناز ارم نه بوده و در ساخت انگشتری بی با: زهر بر سندان شده در لای: اکنون گیسو نامه  
 مال مال از رو و در هم زخمی کاف صراف میگو: و چشم از آینه بر سندان است و پیکر تابان  
 و کان پر داخته باز بر سندان در سحر و اعتبار نایب کرم ساخته بر فلک جوی عشق از پشت نقاب از ایشان  
 و بخوزه میل بر شائین از زخم و کار که بر داندان آبجاست چهره و پندش سپیده صبح با بیدار اتفاق افتاد  
 از جوی و تنگ و نواز بران صبا شش گویا بی در شین و شنداده و شطاطیل چوین فاشیه خدمت سر  
 اری چشم خوانکش بر دوش انداخته بافتن عقیقه کاک تیگ ایام را نعل سنان گویا بر سندان  
 از بس شهر و طافت ملک نامش زین دریا به خوش خندید و در مجمع خرداران بو سنان چهره و شنان  
 کو اک فردا زان ایامان به پیشی پیروزید متاع صبر و جنب قزاقان چون یار چون کشتیانی سیر زخیر  
 کیفیت خمار گشش و شادان و نواز شادان و نواز شادان و نواز شادان و نواز شادان و نواز شادان  
 شتاب خوشی و کیش چکیدن عرق از جبینش و بفرگرجی حسن و حسن و صفیان بستر جلالی آبست  
 تاب و در نگاه عیار امتحان نشسته قلب به نواز نواز و در لای چایب یار گویا و معدن عدل جوان  
 در ناز و طالع و در کشتن شغل و کار گران استخوان و چسبیده خامه زنگار شش زیاده تر



براده چوب صندلی که هنگام خراطه برپایش جمع گردیده بر سر و در ششای بیا دلالت سرتابی که  
سالمه تالاب از فریاد فرو بند و یاد و یاد و یاد بر پشانی بت پرستی قشقه از آن سینه تابی سجده بران یار بر روی  
پرستش لات و غری خندونی بی بسیای ماهر و یان به ضاد و بند تا چهره آرایش نرمی ازیند تا بر سینه  
نفسیده جگری لیسند شعله بر پشانی از پاشند انا تل خا بسته هر دوایش روی بساط سنگام خراش  
رخ و پیادگان شطرنج در دست برد و قرار نگاریان نیز گام حقه با چشم شعله مش بقصد بردن گردان  
ولدادگان از گردش نازم دمک هم فرب محوشه بازی نزار حسن شسته و صغوه چهره از عبتن خالدا و در  
اندا خا ندر انداز بر سر ای که چشم فاشش به شعله پله حقیقه گری غمزه و ناز گردیده اجل بیچاره بر سر  
سلامت بگذر یان سکین گریان در دیده مرگان درازش بر جگر تماشا یان به تیزی دست کار گرد و  
فراق راه صبح و مسافله نده بر دل جگر نایار و در طوفان دهره کاریت که ستایشی لعلت ساخته اش  
طفل نگاه غم آن خوش برگردن بی نماید و کودک دیده تا ندیدنش چشم از گریه میکشاید بجان الله  
اگر از دست پر صغتش بیکسی بخراطه رسیده عیان صبر نگاریان از دست اختیاری اختیار جدا  
گردیده و اگر بختن بیکل فیلی پر دخته چشم انصاف جز لاله آسمان کجک پیشانیش بخورن ساخته تماشا  
ناتج و خورده پیش لبی مجنون از دنبال دوان از نظر طفل ساخته اش با دران جهان خیر از طفلان تقویر به  
دل را بلباس و لری دست فرما و کمال صنعت از صوت عاشقان آبلار پریشانی نهوید اندازا بود و تراوش  
رم طر ز ته یا طیلان هدم اگر بیکستی در جی از آن بوس پر دخته ضمیر فطرت از بار یکی چراغی در آن روشن است  
شانه ساخته اش شادان بلند رتبه بر سر بگذراند و با کتاپ اش لعل طره مئی از آن بر میدارد اگر صورت  
گردی الکلی از عجاج سازد بر سینه نازنغان عاشق دل باخته دست بوش نیندازد و تماشای گرداندن گوی  
محرومی دکان آن سر امان از در راه افتر و صدا و خون گ جان بهایان از دعوئی بت بی نیان بر جنبی  
آبی دریا کار بهایان تمام نماید لیکن نام آنها از ایامی پشت کاسه شایم بایه عمر ای بایه صنوعات بوش و لید و  
صغیر بیکری از راه بر پاشن بایه بایه جی تن بر کنون سخا جواران اوده کبا و شش تحریف و کان  
سخت از چشم دو کمان ساری از باز خرم و جی دارد که جان تماشا یان بسان نخچیر اجل قدم بر راه سلامت

چنان در فرستادن  
بسیار سان بر سر  
بال تجلی و افلاک  
دری که ملک و کشور  
گره زیند و اعدای عالم  
و کونین و اولاد و دولت  
و قهر و عجز و شورش  
که زانوی الهی است خلق  
که در این غرض گردیده

رنگ خجالت بود و گشت تند و شمع چنان غمزه حال کین اگر غم سینه بسته نیست که از کمان چو نوبت اکون  
 و متیج زبان بر حنجریه بیان آن شناسی و کان فکرا لکر میگرد و چشم بدو فضا لنگه نظر آید یک  
 کشیده میدان عاشق و غنچه دلطافت از نای است دست بعبقده آشنای مهر که نریزی بهنگامه آرائی موارش  
 عاشق سر ایستاد و گمان چون سحر نامزد پرده و قتل تماشا یان با دانی دیده دین کار تیغ دو دم آبی سناخته  
 تماشا ی نگرش خنجر پیش جنبش مرغان نشان چکر روز و بهر که امتحان تیغ آرایه هاش گردن لدا و کان تماشا ی  
 یوسف که کان اگر طلعت فروزان آن آفتابانی مدی از دست و پنجه کشی یان مهر که امتحان بهقت زیر  
 چرخ نیز نمی شمشیر توسته تماشا یان تماشا ی گردش چشم قاتلش و چون شود و شک فشان یان ساری که آله  
 در دشت آسان بی سناش هر سر و سینه که خرم آشنای تیغ و سنان نگاه و مهر کانش گردیده تیغ سعی صدر خرم و  
 در مهر که بدو آتش هیچ بنده ای روی کیش در قتل سیران هر لحظه دست بعبقده تنها و در مهر که گذر هاش نشو نو  
 سنجاق قامت بر پای آمدی مهر صند خنجر و هنر اسنان غفلت گاه نیز ترا ز تیرش رنگ شکر و گل جهان بیکان  
 زود تا تیرش گرد مهرش بر جبهه جبین خطوط چین نره در دست کار مرغان ز شمشکشی در گ جان مجروحان ملک  
 در شکست برق سوزان سوخته تند دیدن خنجر بران بالا گردان عالم گاه در دیدن تیر تیر یکان آسمان سینه گاش  
 طائران سدره شکار و اجل خانه بدوش بی یار و دیار بالین حسرت جایان بستر انتظارش ماقم دار شمشیر  
 سلسله سکون لدا و گانش بریده تیغ خندان مضطرب آه و ناری و بجزکت بیتابانه و در دشت کفش جان دل بر چرخ  
 کشیده که ب سحر آری شمشیر سحر بر پرده قتل لدا و گان عین نماند تیغ بر بنده دست جلاد جهان  
 در صدف عشاق خنده و زیر لب دیدن بر نوک سنان سر عاشق دیدن ترنجبین پسند خاطر و مرغوب طبع  
 مائل حکم گردیدن آغوش بر پرده زناکت جلوه حرام ناز و خوش اندازی و حسن شروع شب تابش و دل  
 آزاری در قبضه طرازی تغییران گفتگوی تعریف طغریاب قلم و خوش بانی و سنان عود و سنان سینه گاش  
 شکار تاراج معانی نیچو که را در لبا با سنگ نشان تیرش نازکی و شمشیر و خنجر خامه بد و تعریفش حسب شمشیر  
 خنجر تیر نیزه قلم جبهه صفحه چون ظفر انضیبان سر بلند و زناکت طاعت مهر شمشیر قبول پسند سجان الله و کشته  
 با چهره فروزان غمزه آرائش و کان ساخته از لعل برق تیغ حشمت هر کی از دستم فشان مهر که زور و ولری







و از بهر لطافت بهر ولی بهر بار معجزان جهان زندانیان فراقت بر آفتاب پیل و بال کوشش حق جهان فسیل  
از تیر باران حوادث پیل است حکام همگی قلندری جنون بیدان سینه نوسینان بوجت نگاه از کجاش  
بدوش و وصف مقتولان آن روی می آفتاب سائر شرکان ساخت چشم برش که خون ه نور و خامه  
تحریر میوز و تعریف کاین درین پای راوه می کشد از بهشتان شک کان طلسم کان عقل  
فریاد و طراوش غده بازان سر این بخت خور و ازین غنی نقش فروشان فی زمانه چو گفته آید که بکاشانی  
گفته شای یزید کار بر بهار دل اردست کشان میان بر بایند و در شوق خریداری بی اختیار می فرایند سخت که  
هیچ وقتی اینگونه نگینهای خلط فریب وی کار نرسیده و گاهی بقیع اختراع و ایجاد های نادر و نفی نگردد  
سینه دخل تصرف تازه درین کار فریبیده نظر است و پرواز ازین آلهتای جدید روز بروز بیشتر کسبیکه در آن  
بیک نگاه وید با صبدان مشتاق و آله تشید اگر دیده ویده سیرش بر روی مهر و ماه نظاره گستره و طلوع و  
تروق آن هم جلوه ظهور و نظر سبحان است کفش قلم پیچش کاش در خمر تبه دار که در یاریا که بران شراب  
نار است پیش هر جلوه آن ماه و ستاره آسمان بکار از بسکه هجوم نظارگان گمان عین الکمال دارد و معنی  
از رخ زیار بر دشت قرین صحت می شمار و هنگام خرام بارش است تبارک نقشی که از ان بر روی رخاک  
می کشند گوی فرق زمین کو شواره پرزد و کمر زینت میگیرد و مصداق مقول فاخلع لعلک کفنک  
مقام اوست پایه نرسد پر کرد و اگر ام انعام او سنجه پای آشنایان و در بزم پاکیزه سرستان خوش  
و کف با از فرط مصفا تر از زکی چون وی و صفه قطع از دست زینت و زیبای سیمبران  
خرام نازرتی گوین جلوه آن اداوی جنش نوکش که خرام کسی برای سینه عشاق کرده تیر سینه  
اکنون تعریف کان قضا فیکر خجما میگرد و هنگامیکه سیه چهره طلعت شب گوشتالی دست قضا فیکر  
براه مسافر و روی سپارد و خلیل آواز آند اگر موزنان بر گوی و دنبه سپیده صبح سا طو نقیر و جملنا  
النهار معاشای کند و قصاب ذائقه پر و حلاوت ماب بر چشم سینه غفلت خواب ازین رخ ادا  
کلمه شهادت کشیده با بخت بیدار بر رخیز و در غم و کان آرائی بامیت پاک رنگ خرام میرزد و جدا  
مهر سر لذت جهان یی بی کان ای بوستان که خانه همین تحریر تعریفش استخوان بر رخ حلاوت و غفلت

جہانگیر و سہان بیانات اللغات  
سکھ سنگھ

مجلسه دوازدهم و لا یعقل پسند ۱۲

معتمد علی و عثمانی و فتح  
معتمد علی و عثمانی و فتح

مکتبہ اسلامیہ

امام محمد باقر  
علیه السلام  
در بیان فضیلت  
و احوال

دودار چاچا دودار اول کائنات

مكتبة دار غياث اللغات  
مكتبة دار غياث اللغات

وزارت معینی سبب دیگر  
از آن جهت است

1000

[illegible]

و بهیچ گونه نمی توانی از او  
 که کارهای خدای تعالی را بدانی  
 و بهیچ گونه نمی توانی از او  
 که کارهای خدای تعالی را بدانی  
 و بهیچ گونه نمی توانی از او  
 که کارهای خدای تعالی را بدانی

در این کاشه سیان خوانش شادمان فلان صید و چکل نام خدا هر طرف و کانش نصیحا سخا با کمال  
بفرست آن ای کار قلم مانی و بهر او در عید افتخار بی پایان سبحان الله اگر طرح کلی بران رنگینی علمی انداز  
شکاه تماشای بل سابران دل باخته گریش شکفتگی همیشه بهار پر دواز گیش نشسته ای پیرایه پیرایه بران  
بارگران و نوریون آن طالب جان و اگر سفید آبی بهکل طامری کشیده و بر افروختن از چادر بار برنج پوشیده  
کمالانی رشک پشایی زرافشان شادمان و حاشیه فقره طراز را بهار صد شترن نسیم بگیان بنگاه  
سرمایه صد غور و غفلت بار یک بنیان جهان تیر آب آب بریز جبارش کیمزه راه منزل گران بردار  
بجوه دل از کشت با انداز دریا طوفان بلا یک کوه کوه شکوه و پهنای ابرش نام ندوده و عت صحران  
فران حسن رخا لیلی بر عین صورت طامردام نگاه و حشمتی برهن راه لاکه کشیده و کاس سفید شفق  
و مید صبح امید بر تو پالایا بر صغای کابی سینه حورتابانی گیکاشتن شک صراحی کردن صبحان  
سیمین بن و مخمل طمعان جهان حسن جهان بارفتن خوبی نقش و نگار چرخ پینی آن دکان از دست خیمه  
نخاریش بران بستان هر چند بر ساطشان لار تبه می نشیند لیکن از صفت کاه نوازی کننده نمی کریند  
در تعریف قصصا را بتقریر العبد کاذب سرری پیکار و دین شاکر دیده اصل حشمت و عقیق  
کار بهینه و نسک حیده سبحان الله هنگام سحر تا از رخ زیبا نقاب حجاب پوشیده کشف خجالت هر راه  
قابل دیدن دل جهان کند شسته از رشک صفای تن صیاحت بارش دریا از موج چنین بکسب نگاه دار  
چالاک تر از گذر بار صفا و در قتل اسیران این بین مقبول تحفه طبابت قوس فرخ با عت عازوش  
و لوح سینه شال لب زودمند مقام تحفه و شکست هنگام دریا نوازی آن ماه تابان سراپا غمزه و  
پناه چشمه انجوان بر بی نصیبها طلعت نشین بر خور سیاه پیرهن عطر و رویه بارش اگر عقیق نبسته جان  
شعیدی خوشش از العزازی پیرهن یوسف استلی نوزیدی رخت نان نبات مردان با ساقه  
نگاریش بر لبی بهم رسیده که جدا ازان بر بدنما بفت باروشند لی نیار رسیده فی فی در نگاه انصاف تو  
ناین چه رسیده که تغیر رنگ غبار خاطر روز بر قدر ترقی و زریده زبان تقریر برین تقریرش و در کسب جان  
بهر هیچ سعادت سفید و در اوقات صفای مضامین مریح طراز انش محفل ماه بعد از رحلت جو تو عرف





[illegible]



کتابخانه عمومی امام رضا علیه السلام  
مکتب چاپ و نشر آستان قدس  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۲۸



[illegible]

۱۱

دور  
سستون اسماء نفوس خزان  
نفس بدو در حدیث خزان  
بالقوس و کواکب کما  
شفا و رنگ که در حدیث  
و کواکب کما در حدیث





[illegible]

(۱۳) *وای ای که در شورش و جدوجهد کمر بسته ای که در راه حق و عدالت  
 ایستاده ای و در راه حق و عدالت ایستاده ای و در راه حق و عدالت ایستاده ای*

[illegible]

[illegible]





خ.م.ف

DUE DATE

۸۹/۵/۲۱

		۲۶	۰۱

۸۹۱۵۲۲۱  
 ۲۶۰۱  
 ۸۹۱۵۲۲۱  
 ۲۶۰۱  
 خاص بازار

Date	No.	Date	No.